

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله

[illegible]

زیرا که الحقیقت این معنی مقصور بود و با حکم کردن بر چیز که او هیچ جهت بیایی جهت محال بود و چون
درست شد که جهت بیایی بیانی معنی معلوم می توانیم کردن که بیانی معنی بیانی بیانی بیانی
حالی باشد از جهت از اشارت و الا لازم آید که بی جهت با جهت بود و بی اشارت بی اشارت
بود و این جمع تعقیب شد و این محال است بی سبب که جمیع این برای بی قاطع که ما توانیم که جهت تعقل
کنیم از چیزی در مکان باشد و نه در جهت و نه اشارت باشد بی جهت و نه اشارت که ما از تقدم این
تقدم است که فهم می کند که معقول کردن چیزی که او نه در عالم بود و نه در بی عالم مقصود
و نه از عالم متفصل بود محال است و چون ما بین برهان قاطع درستی که در معنی شمر این موجود متفصل نیست
این دو که فهم کرده بود باطل شده و معلوم که سخن در بیانی و اشارت است و این موجود بیانی و اشارتی باشد
اگر بعد از آن شود در اشارت است باید کردن و الا فلا **فصل دوم** در اشارت است که ذات
بارشانی منزله است از مکان و جهت و اما در این برای بسیار است **برهان نخستین** است که اگر بار
شانی در جهت باشد هیچ شک نیست که عالم در جهت است بی هم بارشانی و هم عالم در جهت باشد و هر چه
که در جهت باشد با بیان باشد با تمام و در علم بعین او در جهت و چون چنین شمارش محال بود
میست باشد یا ذات بارشانی هرگز کمتر از عالم بود یا کمتر از عالم بود اگر کمتر از عالم بود
صغری از ذات بارشانی در برابر همه از عالم بود و غرض آن شده بود که از این بود و جهت از عالم بی ذات
بارشانی تمیز و متفصل بود و این محال است و اما اگر ذات بارشانی مساوی ذات عالم بود و چون عالم
قسمت پذیر بود ذات بارشانی هم قسمت پذیر بود زیرا که هر چه چیزی که در جهت برابر باشد اگر بی جهت
پذیر بود لا محاله دوم هم قسمت پذیر بود پس معلوم شد که بی جهت تقدیر هم لازم آید که ذات بارشانی قسمت
پذیر بود اما اگر ذات بارشانی که چیزی که باشد از جهت از عالم از جهت محال بود و بی باشد یا در کوچه

چهره خود و از آن جهت بود که از آن بزرگتر بود اگر در کوچه چهره خود و از آن جهت بود که از آن بزرگتر
جهت عقل را که بزرگتر از عقل خود و از آن جهت بود که از آن بزرگتر و از آن جهت بود که از آن بزرگتر
عقل خود هم محال است پس معلوم شد که این قول با قاطع عقل است و هر دو و اما اگر گوید که از جوهر
بزرگتر است و از جهت عالم که چیزی است بر این تقدیر هم لازم آید که منقسم بود زیرا که هر چه در عالم
مجاز باشد بود و از جوهر خود بزرگتر بود و از جهت است که دو بار چندید هر چه بود و در جهت
نه منقسم و تعقیب و تمیز بر بی جهت معلوم شد که اگر ذات بارشانی در جهت مکان و جهت باشد منقسم
متفصل بود و این باطل است بی بودن بارشانی در مکان و جهت محال است **سوال** اگر
قاعه که دیدیم است بر آنکه ذات بارشانی منقسم و متفصل است **جواب** که اگر بارشانی
بر بیان این سخن از وجود است **برهان اول** است که اگر منقسم بود و متفصل بود و تمیز بود
بارشانی او قیاس بر بیان اجزاء بود زیرا که در جهت عقل معلوم است که هر چه در جهت از جهت
خود بود هیچ شک نیست که هر چه در جهت از اجزاء خود بود پس هر چه در جهت از جهت خود باشد
در هر چه در جهت خود بود و هر چه در جهت از جهت خود بود و از جهت خود بود و از جهت خود
لازم آید که ذات بارشانی که در جهت است **برهان دوم** بر این ذات بارشانی
قسمت پذیر نیست که اگر ذات او مرکب باشد از اجزاء و اعیان اجزاء با متماثل باشد
در ماهیت با مختلف باشد در ماهیت با متماثل باشد در ماهیت هر چه یکی و او را بر دیگر
دوم هم و اما بی جهت ذات او هم مرکب بود یک بر یک و دوم در جهت خود اجزاء
متماثل باشد از جهت برابر بود و هر چه یکی بود که در جهت خود بود که برابر بود

و چون این دست شده از خفا می آید و بعضی اجزاء را بر یکدیگر و بعضی اجزاء را بر یکدیگر
 این باشد که از برای تشخیص مضمون هر یک از این دست شده که از ذات بار باری می آید
 از اجزاء این دست مضمون در هر یک از این دست شده که این قسم باطل است و لازم
 دوم دان است که گویند که ذات بار باری مرکب است از اجزاء که هر یک از این اجزاء مخالف آن
 دیگر باشد و این سخن هم باطل است زیرا که چون چنین فرض کردیم هر یک از اجزاء آن
 قاتی جزو می بینیم خود و عاش جزو دیگر باشد پس آن جزو که موسی جزو می بینیم
 او بعد که موسی جزو می آید و در آنجا موسی را بعد از او بعد که موسی می بینیم
 چنین بود تفوق را بر اجزاء جاز بود و چون چنین شده اجتماع ۹ اجزاء و بعضی از اجزاء
 آن اجزاء را هم جاز می حصول اجتماع به این اجتماع آن هر یک از اجزاء را بر یکدیگر و در جمیع
 هر یک از این اجزاء لازم آید که اگر ذات بار باری مؤلف شده از اجزاء و بعضی لازم آید که او
 محتاج به مؤلف و مرکب شده و این محال است و اینها چون اجزاء را بر یکدیگر اجتماع و خیر آن بود که
 خالی بقیه از ۹ اجتماع و خیر آن را با اتفاق اجتماع و خیر آن شد آن و هر چه خالی بقیه از
 محدث هم شد شایع بر لازم آید که ذات بار باری محدث بود و این محال است **برهان سیم**
 بر این است که ذات بار باری مرکب نیست از اجزاء و بعضی نیست که اگر مرکب بود از اجزاء و بعضی از
 و حال پدید می آید آن اجزاء شایع بود در همه و اما شایع بود در همه و اگر شایع بود
 اختصاص آن اجزاء به آن دو و آن دو از آن و از آن قیاس از برای تشخیص و مرکب شده

و چون چنین شده محدثه افزوده بود اگر شایع بود در همه و این محال است زیرا که هر چند اگر بود
 قابل زیادت و نقص بود و هر چه قابل زیادت و نقص بود نامتناهی بود **برهان چهارم**
 بر این است که ذات بار باری مرکب نیست از اجزاء و بعضی نیست که اگر ذات بار باری مرکب شده
 از اجزاء و بعضی از اجزاء حال پدید می آید با یکدیگر اجزاء یک عالم بود و یک قدرت و یک ارادت
 تمام بود و یا هر یک از این اجزاء علی علی همه و قدرتی علی همه و ارادتی علی همه و ارادتی علی همه
 تمام بود و این قسم اول باطل است زیرا که لازم آید که یک صفت تمام شده بعد از این
 و این قسم دوم هم باطل است زیرا که لازم آید که هر یک از این اجزاء ذاتی شده مقدم بر همه و قدرتی
 و ارادت پس هر یک از این اجزاء علی همه و از این قول نقد آید لازم آید و این محال است
 این دلایل معلوم شد که ذات بار باری منزله است از اجزاء و بعضی و در پیش
 درست کردیم که اگر ذات بار باری در جبر و مکان و جهت شده هر یک از اجزاء و بعضی
 پس بدین برهان قطعی معلوم شد که ذات بار باری منزله است از اجزاء و بعضی و جبر و جهت
برهان دوم بر این است که ذات بار باری در مکان و جهت نیست و اینست که اگر ذات بار باری در جبر و جهت
 از آنکه حال پدید می آید از همه جهات نامتناهی بود و یا از بعضی جهات نامتناهی بود و از
 نامتناهی و یا از همه جهات نامتناهی و این قسم باطل است پس حققت بار باری مکان و جهت
 باطل باشد و این باطلان قسم اول و دوم یکسان باشد و اینست که وجه بعد از شایع
 محال است و برهان آن نیست که اگر بعد از شایع می بینیم و بعد دیگر شایع در مواردی از خیر

کنیم و چون این پادشاهی از موازات مجازات هر آنکه در بعد از پادشاهی قطعه به آید که نقطه
 نقطه اول مجازات باشد مگر اگر بعد از پادشاهی بود و در وقت هر دو نقطه اول مجازات محال است
 زیرا که هر نقطه که گویند که نقطه اول مجازات است اول نقطه از بالا را داشته اند و حق که نخستین
 مجازات است و در بعد از آن است و چون اثبات بعد از پادشاهی با این محال باشد باید که اثبات بعد از پادشاهی
 خواه از هر چه باشد خواه از بعضی جواب محال باشد اینست برهان قاطع بر آنکه با بقای محال است که
 پادشاهی که بعد از هر چه باشد از بعضی جواب برهان دیگر بر آنکه روانی که پادشاهی در
 از هر چه باشد زیرا که چون چنین بودی هیچ جهت از جهات از ذات او محال بود پس عالم هر چه از خود
 بود پس لازم آید که خداوند تعالی و تقدیر با قدرت و کمال است و حق بود تعالی بر هر چه از خود
 و اما قسم دوم و آن است که ذات با بقای پادشاهی با آنکه پادشاهی بود از جهات که در این
 باطل است زیرا که حقیقت است که این پادشاهی است و آن جانب که پادشاهی است و آن جانب که پادشاهی است هر دو
 یکی هستند پس چنانکه این جانب پادشاهی است و آن جانب پادشاهی در بعد از او بود که آنکه پادشاهی است پادشاهی
 بود و آنکه پادشاهی است پادشاهی بود و این خاص یک جانب نهایت دوم جانب نهایت پادشاهی است
 از این قضیه هر شخصی در هر چه بود و این جهت از هر چه بود تعالی بر هر چه از خود است و آن است
 که ذات با بقای پادشاهی پادشاهی است از دو وجه اول است که هر چه چنین بود با کمال
 او از دو وجه است و یکی آنکه در وقت است که هر چه پادشاهی است که در وقت او بود که از هر چه بود
 در مکان و جهت پادشاهی است و اینست که پادشاهی است که در وقت او بود که در وقت او بود که در وقت او بود
 مکان معین و جهت پادشاهی است و اینست که پادشاهی است که در وقت او بود که در وقت او بود که در وقت او بود

از بر هر چه بود و شخصی پادشاهی پادشاهی است که در وقت او بود که در وقت او بود که در وقت او بود
 از هر چه بود که در وقت او بود که در وقت او بود که در وقت او بود که در وقت او بود که در وقت او بود
 از هر چه بود که در وقت او بود که در وقت او بود که در وقت او بود که در وقت او بود که در وقت او بود
 با مکان وقوع و این باقی در محال است برهان بر آنکه با بقای پادشاهی پادشاهی است که در وقت او بود
 و جهت که هر چه پادشاهی بود با هم چند وجهی بود و اینست که در وقت او بود که در وقت او بود که در وقت او بود
 زیرا که در وقت او بود که در وقت او بود که در وقت او بود که در وقت او بود که در وقت او بود
 که هر چه پادشاهی بود که در وقت او بود که در وقت او بود که در وقت او بود که در وقت او بود که در وقت او بود
 در هر چه پادشاهی بود که در وقت او بود که در وقت او بود که در وقت او بود که در وقت او بود که در وقت او بود
 و نهایت تقریر اینست که از پیش گفته شد برهان چهارم اگر در مکان و جهت پادشاهی پادشاهی است که در وقت او بود
 تواند آمدن یا نتواند اگر تواند که پادشاهی است که در وقت او بود که در وقت او بود که در وقت او بود که در وقت او بود
 و این هر چه پادشاهی است که در وقت او بود که در وقت او بود که در وقت او بود که در وقت او بود که در وقت او بود
 بود تعالی از هر چه پادشاهی است که در وقت او بود که در وقت او بود که در وقت او بود که در وقت او بود که در وقت او بود
 باطل است از دو وجه اول است که هر چه پادشاهی است که در وقت او بود که در وقت او بود که در وقت او بود که در وقت او بود
 شخصی بود که معجزه عاجز بود چنانکه شخصی بود که در وقت او بود که در وقت او بود که در وقت او بود که در وقت او بود
 و او اینست که هر چه پادشاهی است که در وقت او بود که در وقت او بود که در وقت او بود که در وقت او بود که در وقت او بود
 او از آن جهت محال پادشاهی است که در وقت او بود که در وقت او بود که در وقت او بود که در وقت او بود که در وقت او بود
 پس با جهت شال عالم چنانکه حرکت برایش محال است و اگر او را بود دلیل خداوند عالم در آن

در هر چه بود

مع مضاف را در این صحت آن شک نماند و اما در این تشابهات و تفسیر بزرگ خود گفت ایام و احوال
والصالح و السلام علی نبی محمد و آله و صحبه